

انقلاب ایران و ژئوکالچر مقاومت در سیاست بین الملل (۲۰۱۱-۱۹۷۹)

شهربانو علیدادی[□]

دکتری روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۲۸ - تاریخ تصویب: ۸۸/۷/۱۵)

چکیده:

تحولات سیاسی خاورمیانه در فوریه ۲۰۱۱ گسترش یافت. این امر به پایان حکومت بن علی در تونس، مبارک در مصر و علی عبدالله صالح در یمن منجر شد. در شرایط جدید نشانه های فرهنگی و هویتی از جایگاه و نقشی محوری تر برخوردارند. بازیگران حاشیه ای معادله قدرت در مرکز را دگرگون کرده و جلوه های دستفالیایی قدرت و حاکمیت کارکرد خود را از دست داده اند. در محیط جدید بین المللی هویت فراتر از عصر اثبات گرایی و خردگرایی کلاسیک نقش ایفا می کند. در این شرایط، جلوه هایی از دگرگونی های ژئوکالچریک در محیط های منطقه ای شکل گرفته که زمینه های تعارض نیروهای مختلف را علیه یکدیگر فراهم آورده است. در این فضا می توان به مؤلفه هایی همانند ژئوپلتیک مقاومت اشاره داشت. این روند به منزله رویارویی مقاومت ناشی از هویت با الگوهای مبتنی بر سیاست حفظ وضع موجود محسوب می شود. در این مقاله تلاش می شود رابطه هنجارگرایی انقلاب ایران با ژئوکالچر مقاومت در محیط پیرامونی بررسی شود.

واژگان کلیدی:

صدور انقلاب، محیط ژئوکالچریک، ژئوپلتیک مقاومت، ساختار نظام بین الملل، بنیادگرایی اسلامی، سیاست حفظ وضع موجود

مقدمه

به همان گونه‌ای که ساخت‌های بین‌المللی می‌توانند بر فرآیندهای سیاسی و استراتژیک کشورها تاثیر به جا گذارند؛ شاخص‌های دیگر نیز وجود دارد که امکان تاثیرگذاری بر ساختار را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، روابط بین ساختار، فرآیند، بازیگران و نوع کنش متقابل و چندجانبه بازیگران ماهیت تعاملی و در هم تنیده دارد. هر بازیگر می‌تواند سایر مجموعه‌های تاثیرگذار در محیط بین‌الملل و همچنین سیاست بین‌الملل را تحت تاثیر قرار دهد. این امر انعکاس فضای اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و استراتژیک است. انقلاب ایران و موج‌های اسلام‌گرایی یکی از نشانه‌های تاثیرگذار بر فرآیندهای تعامل بین‌المللی محسوب می‌شود. برخی از نظریه‌پردازان همانند هانتینگتون در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیدند که نظام بین‌الملل در دوران بعد از جنگ سرد همواره جلوه‌هایی از تعارض استراتژیک را بازتولید می‌کند. ملت‌ها به دشمنانی جدید نیاز پیدا می‌کنند. هرگاه یکی از دشمنان از صحنه خارج شود، زمینه برای ظهور بازیگر چالشگر جدید به وجود خواهد آمد. به همین دلیل است که موج ایدئولوژی‌گرایی در دوران بعد از جنگ سرد توانست فرآیندهای ساختار نظام بین‌الملل را تحت تاثیر قرار دهد.

زمانی که فشارهای هنجاری وجود داشته باشد طبیعی است که زمینه برای مقاومت به وجود می‌آید. بازیگران جدید می‌توانند جلوه‌هایی نوین از مقاومت را در برابر ساختار بین‌المللی و همچنین چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران به وجود آورند. در این ارتباط، کشورهایی همانند انگلیس و امریکا به عنوان نماد جهان غرب تلقی شده، جدال‌گرایی جدید را در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد می‌کنند. هرگونه اعمال فشار و نادیده گرفتن نقش بازیگران حاشیه‌ای واکنش‌هایی را از سوی بازیگران رقیب به وجود خواهد آورد. جنبش‌های هویتی و همچنین جدال‌های سیاسی در ساختار جدید بین‌الملل نشان می‌دهد که الگوهایی نوین از تعارض شکل گرفته که درصدد کنترل آن برمی‌آیند. به طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که:

جنگ نشانه‌ها هم اکنون در بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی وجود دارد که دارای رویکردهای هنجاری و نمادین متعارض هستند. این نوع جنگ‌ها در بین کشورهای جهان غرب علیه واحدهای اسلامی شیوع بیشتری پیدا کرده است. اگر روندهای تصمیم‌گیری بوسیله بازیگران و نهادهای بین‌المللی را مورد بررسی قرار دهیم به این جمع بندی می‌رسیم که بخشی عمده از تضادها را می‌توان در قالب انگاره‌های هنجاری و انگیزشی مورد ملاحظه قرار داد.

در این مقاله قصد داریم با استفاده از رهیافت مقاومت آندره لینگلیتر به تبیین رابطه هنجارهای اجتماعی و قدرت مقاومت گروه‌های سیاسی بپردازیم. فرضیه مقاله آن است که هنجارگرایی ناشی از انقلاب اسلامی ایران زیر ساخت‌های اصلی قدرت مقاومت را در خاورمیانه شکل داده است.

۱. ظهور اسلام‌گرایی و تحولات ژئوکالچریک در ساختار نظام بین‌الملل

هنجارگرایی غربی عامل تداوم تضادهای سیاسی و استراتژیک آنان علیه جهان اسلام است. بنابراین می‌توان در هر نوع از جدال‌های بین‌المللی جلوه‌هایی از تفاوت و تضاد هنجاری را ملاحظه کرد. در دهه ۱۹۹۰ و نخستین دهه قرن ۲۱ پنج کشور از هفت کشوری که ایالات متحده و انگلستان آنها را در فهرست حامیان تروریسم قرار داده‌اند، کشورهای مسلمان هستند. این امر نشان می‌دهد که جدال‌گرایی موجود جهان غرب علیه واحدهای اسلامی سازماندهی شده است. در این روند می‌توان عاملی دیگر از این گونه تضادها را مورد ملاحظه قرار داد. جنگ نشانه‌ها مبنای اصلی تضاد دوران موجود محسوب شده، در چارچوب تحلیل گفتمانی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. امریکا و انگلیس بر ضرورت نمادسازی برای مقابله با تهدید تاکید داشته، آن را عاملی برای ائتلاف کشورهای غربی علیه اسلام‌گرایی به عنوان نشانه جدید ژئوکالچریک در نظام بین‌الملل می‌دانند (متقی، ۱۳۸۷: ۷-۵۶).

نشانه‌های ژئوکالچریک در سیاست بین‌الملل از سوی امانوئل والرشتاین و همچنین رابرتسون ارائه شده است. آنان بر این اعتقاد هستند که در سال‌های بعد از جنگ سرد مؤلفه‌های فرهنگی نقش محوری در سیاست قدرت ایفا کردند. از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به رشد جنبش مقاومت و همچنین گسترش نیروهای ضدساختاری در سیاست بین‌الملل اشاره کرد. آنچه را که جیمز روزنا از آن به عنوان سیاست آشوب زده نام می‌برد. در نگرش والرشتاین یکی از شاخص‌های ضدنظام محسوب می‌شود. این امر فرم‌اسیون‌های نظام جهانی مسلط را دچار اختلال می‌سازد. بنا بر این ژئوکالچر نمادی از سیاست فرهنگی مقاومت محسوب می‌شود که چرخه‌های نظام جهانی را دچار اختلال می‌سازد (الرشتاین، ۱۳۷۷).

با توجه به چنین تعریفی از ژئوکالچر می‌توان نشانه‌های آن را در هویت‌سازی، قدرت مقاومت، چندجانبه‌گرایی، ائتلاف هویتی و دشمن‌سازی مورد توجه قرار داد. بنابراین، عنصر تأثیرگذار در معادله قدرت مربوط به نشانه‌هایی جدید است که در قالب ژئوکالچر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ایدئولوژی اسلامی یکی از شاخص‌های ژئوکالچریک سیاست بین‌الملل است که به موازات مولفه‌های فرهنگی از دهه ۱۹۸۰ به بعد در فرایندهای تعارض بین‌المللی و سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا - انگلیس تأثیری قابل توجه به جا گذاشته است. این رویکرد عامل بازتولید تضادهای سیاسی این کشورها علیه ایران محسوب شده، زمینه کنترل‌گرایی غرب را در برخورد با ایران به وجود آورد. اصول ایدئولوژی اسلامی ایران بی‌درنگ به مثابه معیار شناسایی فعالان اسلامی در جهان طرح شد که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- تاکید مجدد بر اسلام به مثابه شیوه زندگی تمام عیار؛
 - ۲- اعتقاد به این که پذیرش الگوی غیردینی و غربی جدایی دین از دولت سرمنشأ تمام مشکلات اجتماعی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی جوامع مسلمان است؛
 - ۳- اعتقاد راسخ به این که بازگشت قدرت و موفقیت‌های مسلمانان نیازمند برگشت به اسلام و حاکمیت دین الهی به جای سرمایه داری غربی و مارکسیسم و سوسیالیسم ملهم از روسیه است؛
 - ۴- معرفی دوباره شریعت (قانون اسلامی) به مثابه طرح اسلامی جامعه‌ای مطلوب که اجتماعی عادلانه و اخلاقی از مومنان است؛
 - ۵ - تمایل به نبرد (جهاد) علیه تمام ناراستی‌ها، حتی اگر لازمه آن تحمل سختی‌ها و در صورت لزوم به شهادت رسیدن در راه خدا باشد (اسپوزیتو ۱۳۸۶: ۴۹).
- شاخص‌های ژئوپلتیک و ژئوکالچر را می‌توان در زمره نشانه‌هایی جدید از «کنش محدودکننده» (restrictive action) دانست. بر اساس چنین نگرشی خطی جدید از رقابت ژئوپلتیک در دهه ۱۹۸۰ به بعد شکل گرفته است که پیامدهای فرهنگی - تمدنی نیز خواهد داشت. اکثر کشورهای اسلامی جهان در منطقه مهم خاورمیانه مستقر بوده، اکثر جمعیت مسلمانان جهان نیز در این منطقه ساکن هستند. مهم‌ترین منطقه استراتژیک در خاورمیانه همانا خلیج فارس و کشورهای حوزه خلیج فارس هستند که هم از جهت مرکزیت اسلام در این منطقه و هم از نظر ثروت عظیم و ذخایر بیکران گاز و نفت و هم از نظر منطقه سوق الجیشی خلیج فارس، این منطقه را دارای شهرت و اهمیت جهانی کرده است (شکرانی، ۱۳۷۲: ۱۴۹).

۲. ژئوپولیتیک مقاومت در برابر ساختار غرب محور

طبعاً در چنین حوزه جغرافیایی ایران از جایگاهی ویژه برخوردار خواهد بود. موقعیت سیاسی و استراتژیک ایران به گونه‌ای سازماندهی شده است که از یکسو از قابلیت لازم برای مقاومت در برابر فشارهای هنجاری جهان غرب برخوردار بوده، از سوی دیگر امکان انتقال قالب های هنجاری و ارزشی را به حوزه جدید ژئوپولیتیک دارد. حوزه‌ای که ساموئل کوهن آن را «کمر بند شکننده» (shutter belt) نامید. در این منطقه حوزه‌های تعارضی جدید در حال شکل‌گیری است که ریشه‌های آن مربوط به دهه ۱۹۸۰ و انقلاب اسلامی ایران است. در چنین روندی «اسلام انقلابی از نوع ایرانی آن در مسیر رویارویی با ایالات متحده قرار گرفت. از آن پس تحت تاثیر انقلاب ایران، اسلام‌گرایی به عنوان تهدید امنیتی برای منافع ایالات متحده جایگزین ملی‌گرایی سکولار شد و هراس از برخورد میان اسلام و غرب، در اندیشه امریکایی‌ها تبلور یافت. یکی از علل عمده مخالفت سایروس ونس - وزیر خارجه اسبق امریکا - با انجام ماموریت نظامی برای نجات گروگان های امریکایی در ایران شبیح جنگ میان اسلام و غرب بود: «امام خمینی و پیروانش، که عاشق شهادت هستند، واقعا ممکن است از اقدام نظامی امریکا به عنوان راهی برای اتحاد جهان اسلام علیه غرب، استقبال کنند» (Vance 1983: 408-10).

رویدادهای سال های بعد از انقلاب اسلامی، صرفا هراس ایالات متحده از قدرت احیاء اسلامی را تشدید کرد. در پایان سال ۱۹۷۹، اشغال دوهفته‌ای مسجدالحرام در مکه از سوی شورشیان اسلام‌گرا، عربستان سعودی، ارزشمندترین متحد امریکا در خاورمیانه را تکان داد. این گروه اسلام‌گرا، انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی در خانواده پادشاهی سعودی را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دادند. ترور انور سادات - رئیس جمهور مصر - و حملات خونین علیه نیروها و پایگاه‌های ایالات متحده در لبنان، کویت، و سایر مناطق جهان در سال ۱۹۸۱ بر نگرانی مقامات ایالات متحده از صدور بنیادگرایی ایرانی افزود (Esposito 1994: 21-2).

انقلاب اسلامی در تهران مواضع ایالات متحده در قبال اسلام سیاسی را تحت الشعاع قرار داد. در نتیجه بنا به باور برخی ناظران سیاسی، اسلام انقلابی از نوع ایرانی آن بر بخش زیادی از مباحث جاری در خصوص ظهور اسلام سیاسی سایه می‌افکند. نتایج یک نظرسنجی نشان داد که پیوند میان اسلام و ایران در نگاه بیشتر امریکایی‌ها تا چه اندازه ژرف و عمیق است. زمانی که از پرسش شونده‌گان پرسیده می‌شد که اشاره به واژه‌های «مسلمان» و اسلام چه چیزی را به ذهن متبادر می‌سازد، دو پاسخ رایج که بیشترین آراء را به طور مساوی به خود اختصاص دادند، عبارت بودند از «محمد» [ص.] و «ایران» (Slade, 1981: 148-9, 157).

تمامی مولفه‌های یاد شده جلوه‌هایی جدید از تعارض ژئوپلیتیک - ژئوکالچر را منعکس می‌سازد. این امر در قالب های گفتمانی خود جلوه‌هایی از تضاد و تعارض را منعکس می‌کند. هانتینگتون نیز فضای شکل گرفته در روابط بازیگران جدید نظام بین‌الملل را بر اساس قالب‌های هویتی - هنجاری و نمادین تقسیم بندی و تبیین می‌کند. وی در این ارتباط نشانه‌های ژئوکالچریک تاثیرگذار در ساختار نظام بین‌الملل را در قالب مولفه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و نمادین مورد بررسی قرار می‌دهد و بر این اعتقاد است که: «نظم جهانی جدید بر پایه مولفه‌های تمدنی در حال شکل‌گیری است. جوامعی که قرابت فرهنگی دارند، با یکدیگر همکاری می‌کنند... ادعای جهان‌گرایانه غرب باعث درگیری فزاینده تمدن‌های دیگر، بویژه تمدن اسلامی با غرب می‌شود. در سطح منطقه‌ای نیز خطوط گسل میان مسلمانان و غیرمسلمانان بر اساس پیوندهای خویشاوندی شکل گرفته است» (هانتینگتون ۱۳۷۸: ۲۹). در این روند سیاست اسلام با سیاست ایران چنان در هم آمیخت که خیلی از امریکایی‌ها نمی‌توانستند با یک حکومت اسلام‌گرا که در آن ایالات متحده در نقش شیطان بزرگ ظاهر شده بود، رابطه‌ای را تصور کنند (Fuller and lesser: 22).

۳. صدور انقلاب و گسترش دگرگونی‌های ژئوپلیتیک - ژئوکالچر

در جهان بینی امام خمینی «دموکراسی اسلامی» از انواع شرقی و غربی برتر است. امام خمینی با توجه به اصول سیاست خارجی ایران اظهار داشتند: ما باید با شدت هر چه بیشتر انقلاب خود را به جهان صادر کنیم و این طرز فکر را که قادر به صدور انقلاب نیستیم کنار بگذاریم؛ زیرا اسلام بین کشورهای اسلامی تمایز قائل نیست. ما حامی تمامی محرومان می‌باشیم. همه ابرقدرت‌ها و همه قدرت‌ها برای از بین بردن ما برخاسته‌اند. اگر ما در محیط محدودی باقی بمانیم، قطعاً با شکست روبه رو می‌شویم (صحیفه نور جلد ۳، ۱۳۸۰: ۱۲۷).

از جالب‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مناقشات علوم اجتماعی در سال‌های اخیر رابطه «کنشگری» و «ساختار» است. به ساده‌ترین شکل می‌توان گفت این مناقشه در باره این مساله بوده است که آیا کنشگران از طریق ساختارها (هر چه باشند) شکل می‌گیرند یا برعکس (هیل ۱۳۸۷: ۵۲). توجه به موضوع کنشگری ساختاری به این معناست که کشورها نیازمند آنند تا جلوه‌هایی از عقلانیت را زمینه ساز اقدامات استراتژیک خود قرار دهند. عقلانیت بدون مولفه‌های ایدئولوژیک در دوران بعد از جنگ سرد شکل نمی‌گیرد. این امر دارای عینیت‌هایی نیز در شکل بندی‌های پژوهش در روابط بین‌الملل است. عصر فرارفتارگرایی در سیاست بین‌الملل بیانگر آن است که روندی جدید از کنشگری و نقش آفرینی بازیگران ظهور یافته که ماهیت اثباتی و عینی ندارد. به طور کلی فضای گفتمانی و همچنین قالب‌های تحلیلی جدید

که مبنای پردازش چنین فصولی است، در قالب ذهنیت و نشانه‌های فرارفتارگرایی قرار دارد. این امر هرگونه کنش سیاست خارجی را در راستای روابط متقابل بین‌المللی بازیگران و در چارچوب ساختار تبیین می‌کند. موضوع کنشگری - ساختار برای تحلیل سیاست خارجی خوب بوده است. این موضوع مسایل همیشگی علیت و هرگونه جبر و اختیار را به دستور کار روابط بین‌الملل بازگردانده و به بررسی دقیق‌تر بنیاد مفهومی نسبتاً ساده برخی مطالعات سیاست خارجی منجر شده است. از طرف دیگر، مجادله درباره این موضوع عمدتاً منطقی خصلتی بسیار انتزاعی داشته، بر معرفت‌شناسی و فرا هستی‌شناسی (transontology) متمرکز بوده است.

برای برقراری رابطه به نوعی «عقلانیت اقدام» نیاز است. یعنی پیش از حصول نتیجه رضایت بخش باید گردآوری اطلاعات مناسب و شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیمای کنش و اقدام ترجمان یابد (هیل ۱۳۸۷: ۱۴۲). زمانی که معادله عقلانیت - کنش در چارچوب قالب‌های فراهستی‌شناسانه قرارگیرد، طبیعی است که زمینه‌های کنش‌گری در محیط استراتژیک جدید که از اوایل دهه ۱۹۸۰ شکل گرفته را منعکس خواهد ساخت. انگلستان به عنوان یکی از بازیگران کنشگر در راستای حفظ وضع موجود تلقی می‌شود. در حالی که جمهوری اسلامی ایران مبانی کنش سیاسی و استراتژیک خود را برای تغییر در نظم بین‌المللی طراحی و سازمان‌دهی کرده است. از دیدگاه ایران و کشورهای اسلامی فرآیند موجود نظام بین‌الملل ماهیت ناعادلانه دارد، یعنی اینکه فاقد موازنه و تعادل است.

در فضای جدید رقابت‌های ژئواستراتژیک، قالب‌های فرهنگی نه تنها بر روابط اجتماعی تاثیر به جا می‌گذارند؛ بلکه آثار و پیامد آن را می‌توان در فضای ژئوپلیتیک - ژئوکالچر نظام بین‌الملل نیز مورد ملاحظه قرار داد. مهم‌ترین نقشی که انقلاب اسلامی در گستره عربی - اسلامی بازی می‌کند، نقش فرهنگی اسلام است. انقلاب اسلامی ایران پرچمدار اسلام‌گرایی کامل در مقابله با غرب است. بعد اسلام‌گرایی حکومت و جامعه در ایران، انقلاب اسلامی را براساس اندیشه اصول‌گرایی اسلامی و الگویی از حکومت ترویج کرد که براساس ولایت فقیه پا گرفته است (ابوالنصر ۱۳۷۸: ۱۲۶).

ایجاد حکومت اسلامی در کشورهای عربی - اسلامی در اساس، فلسفه‌ای است که انقلاب اسلامی بر مبنای آن ایجاد شده است. همراهی خودجوش مردم جهان عربی - اسلامی با انقلاب اسلامی ایران، حالتی از جوشش و غلیان را در جوامع عربی - اسلامی پدید آورد. این حالت خودجوش به دخالت مستقیم و غیرمستقیم ایران نسبت داده شد و در نتیجه بسیاری از حکام عرب و مسلمان و همچنین داعیان نظم جهانی را علیه انقلاب اسلامی برانگیخت (همان: ۱۲۷).

۴. انگلیس و سیاست حفظ وضع موجود

انگلیسی‌ها بر این اعتقاد بودند که ایران عامل اصلی بر هم خوردن موازنه قدرت است؛ بنابراین لازم بود تا الگوی رفتاری خود را در راستای حفظ وضع موجود بازسازی کنند. مقابله با ایران از طریق کشورهای محافظه کار چندان مطلوبیت نداشت. در این شرایط، عراق با چهره رادیکال در برابر موجهای تغییردهنده انقلاب ایران قرار گرفت. کشور عراق و سایر واحدهای منطقه‌ای خلیج فارس با جهان غرب دارای منافع مشترک بودند. این امر زمینه‌های تحقق سیاست حفظ وضع موجود را به وجود آورد. محور اصلی این سیاست را می‌توان حمایت از عراق برای کاهش قدرت ایدئولوژیک و امنیتی ایران دانست. انگلستان و بخصوص فرانسه به عنوان دو متحد امریکا در خلیج فارس در تسلیح عراق نقش مهمی ایفا می‌کردند. هر چند روابط فرانسه و عراق قابل مقایسه با انگلستان نبود و فرانسه نزدیک ترین متحد اروپایی عراق به شمار می‌آمد؛ ولی در اواخر جنگ انگلستان نیز کم کم روابط نزدیک تر با عراق برقرار کرد. هدف انگلیس را می‌توان بهره‌گیری از عراق در جهت محدودسازی قدرت انقلابی و ایدئولوژیک ایران دانست (تیرمن ۱۳۷۳: ۴ - ۴۰۱). بر اساس نگرش انگلیسی‌ها اگر روند محدودسازی ایران انجام می‌گرفت در آن شرایط شکل‌بندی‌های مقاومت و شاخص‌های چالش ساز در محیط منطقه‌ای کاملاً کارکرد خود را از دست می‌داد. این امر به مفهوم مقابله با ایران از طریق ابزارهای غیرمستقیم در راستای حفظ وضع موجود تلقی می‌شود.

حمایت‌های انگلیس از عراق ماهیت چندبعدی داشت. عراق خط مقدم چالشگری علیه ایران محسوب می‌شد. به همین دلیل کشورهای غربی به انحاء مختلف به حمایت از عراق مبادرت کرده، برای تقویت بنیانهای ساختاری آن کشور در مقابله با ایران ابزارهای متنوع در اختیارش قرار دادند. به طور مثال در مهر ۱۳۶۶ دولت انگلستان مبلغ ۲۷۵ میلیون پوند (۲۹۰ میلیون دلار) اعتبار جدید اضافه بر اعتبارات قبلی جهت واردات عراق از انگلستان در اختیار دولت بغداد قرار داد که بخشی از آنها جهت خرید دارو و کامپیوتر برای ارتش عراق در نظر گرفته شده بود. این گونه تجهیزات، قابلیت عراق را برای مقابله با ایران در سطح گسترده تری فراهم می‌ساخت (کلاری، ۱۳۶۶). چنین روندی در تمام دوران جنگ ادامه یافت.

هدف اصلی انگلستان حفظ وضع موجود بود. امریکایی‌ها نیز سیاستی مشابه را در چارچوب موازنه منطقه‌ای پیگیری کردند. نتیجه چنین فرآیندی را می‌توان تلاش برای تغییر در معادله ژئوپلتیک مقاومت در خاورمیانه دانست. عدم تمایل انگلستان در محکوم کردن تهاجم عراق یا تلاش برای یافتن راه حل متعادل در شورای امنیت دو دلیل عمده داشت: دلیل نخست به نگرانی عمومی غربی‌ها در مورد اثرات مخرب انقلاب ایران در کشورهای خاورمیانه، بویژه

دوستان سنتی انگلستان در منطقه خلیج فارس و دلیل دوم به تلقی انگلستان از دولت ایران به عنوان رژیم غیر سازنده بر می گشت (سعیدآبادی، ۱۳۷۸: ۹۴).

انگلستان حتی تمایلی به این نداشت که از نیروهای عراقی بخواهد تا عقب نشینی کنند. بعد از تهاجم عراق شورای امنیت سازمان ملل تا ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ جلسه‌ای نداشت. نخستین قطعنامه (شماره ۴۷۹) که از سوی انگلستان و سایر اعضای دائمی شورای امنیت حمایت شد، دولت ایران را از هرگونه حمایتی ناامید کرد (همان). قطعنامه در مورد جنگ به جای «منازعه» (conflict) از واژه «وضعیت» (situation) استفاده کرده بود تا اهمیت آن را در حد مخاطره‌ای برای صلح بین المللی کاهش دهد و هیچ اشاره‌ای به لزوم گرفتن تصمیم فوری برای پایان دادن به آن نداشته باشد. قطعنامه صرفاً به هر دو طرف توصیه کرد به شیوه‌های صلح آمیز متوسل شوند (UN SCR 479-1980).

تردیدهای نخست ایران نسبت به انگلستان با سکوت لندن در برابر تهاجم عراق و عدم درخواست انگلستان از عراق برای عقب نشینی، تقویت شد. همانگونه که هالیدی بیان می‌کند، جدا از جنگ، انگلستان به عنوان عضو دائمی شورای امنیت با عدم درخواست آتش بس و عقب نشینی فوری از تهاجم عراق، راضی به نظر می‌رسید (Halliday 1994: 312). سکوت انگلستان در قبال تهاجم عراق با خودداری از تامین قطعات یدکی تانکهای چیفتن انگلیسی برای ایران که از سوی شاه خریداری شده بود و ترخیص یک فروند کشتی جنگی که ایران شدیداً به آن نیاز داشت تا علیه نیروهای عراقی به کار برد، همراه شد. این امر نشان می‌دهد که ایران برای مقابله با تهدیدات عراق از توان محدود و حداقلی برخوردار بود. طبعاً چنین قابلیتی تاثیر چندان در موازنه قدرت به جا نمی‌گذاشت. جنگ عراق علیه ایران قابلیت کشورهای رادیکال برای رسیدن به اهداف ژئواستراتژیک را کاهش می‌داد. عراق بر مبنای قالب‌های ادراکی و در چارچوب ناسیونالیسم عرب می‌توانست موج اسلام‌گرایی را در ایران و خاورمیانه محدود و متعادل کند (Willis 1981).

هنگامی که جنگ شروع شد، دولت ایران متوجه شد گروگان‌های امریکایی در تهران نمی‌توانند عامل بهبود سیاست‌های داخلی یا تقویت توان ماشین جنگی ایران علیه عراق باشند. بنابراین، در ژانویه ۱۹۸۱ به منظور جلب حمایت بین‌المللی در جنگ، تصمیم گرفت آنها را آزاد کند. از سوی دیگر، وساطت تری ویت فرستاده ویژه اسقف اعظم کلیسای کاتریری از طریق سفیر سوئد در ایران، مبنی بر آزادی چهار بازداشتی انگلیسی (در لبنان) در فوریه ۱۹۸۱ پذیرفته شد. دولت ایران انتظار داشت که آزادی آنها دولت انگلستان را به شکست سکوت و محکوم کردن دولت عراق مجبور کند. در حالی که چنین روندی حاصل نشد. فرآیند یاد شده نشان می‌دهد که در معادلات امنیت منطقه‌ای استراتژی از اهمیت بیشتر در مقایسه با ابتکارات

دیپلماتیک برخوردار است (Ibid). از نظر انگلستان آزادی آنها مانع اصلی را از سر راه عادی سازی روابط دو کشور و بازگشایی سفارت انگلستان در تهران برمی داشت؛ ولی برای محکوم کردن تهاجم عراق کافی نبود. در حقیقت دولت تاجر خواستار این آزادی بود تا به گفته لرد کارینگتون به داشتن «نمایندگی مناسب» در ایران منجر شود. نگرش کارینگتون وزیر امور خارجه اسبق انگلیس که در زمان پیروزی انقلاب نقشی فعال در کنفرانس گوادلوب ایفا کرد بیانگر جلوه‌هایی از موازنه‌گرایی منطقه‌ای و استراتژیک انگلیس در فضای رقابتهای سیاسی خلیج فارس و خاورمیانه است. این نگرش از سوی بسیاری دیگر از مقامات اجرایی انگلیس مورد توجه قرار گرفت (شکرانی ۱۹۷۲: ۱۹۲).

این در حالی بود که انگلیس مدعی ایفای نقش بی طرفی در قبال جنگ ایران و عراق بود و لذا اجازه داد تا سفارت ایران در آن کشور فعال باقی بماند. هر چند که نمایندگی خودش در تهران به سطح حافظ منافع کاهش یافته بود. زمانی که از سر جفری هون، وزیر دفاع پیشین انگلیس در مورد سیاست تسلیحاتی و الگوهای استراتژیک آن کشور در جنگ ایران و عراق سوال به عمل آمد، وی این موضوع را مورد توجه قرار داد که هدف آنان در روند جنگ و در برخورد با بازیگرانی همانند ایران و عراق بر اساس مصالح استراتژیک انگلیس و جهان غرب سازمان دهی شده است. بنابراین، هرگونه سیاست و رفتار دیپلماتیک انگلیس در مورد فروش تسلیحات کاملاً روشن است. انگلیس از فروش تجهیزات دفاعی به هر یک از طرفین که بتواند قابلیت آنها را در طولانی کردن یا تشدید درگیری به طور قابل ملاحظه تقویت کند، خودداری کرده است. نامبرده در این ارتباط بیان داشت:

«این سیاست مورد تقدیر هیچ یک از طرفین درگیری نبوده، ولی اعتقاد داریم که جامعه گسترده تر بین المللی آن را تحسین می کند. برای حفاظت از کشتیرانی خود، ناوگان کشتی آرمیلا را در منطقه داریم که موجب اطمینان کشتی های بریتانیایی و یاری دهنده آنها در موقعیت های اضطراری است» (House of Common debates 1987).

چنین الگویی را انگلیسی ها در ارتباط با سیاست حمایت از کشتی های تجاری کشورهای حوزه خلیج فارس به انجام رساندند. اگر ایران می توانست فضای سیاسی منطقه را تحت تاثیر قرار دهد انگلیسی ها به اهداف ساختاری و بین المللی خود نایل نمی شدند. به همین دلیل بود که انگلیس از رهیافت کنترل الگوی منطقه ای ایران در روند اسکورت کشتی ها استفاده کرد. عملیات ناوگان بدین ترتیب بود که همیشه یک کشتی در ماموریت و یک کشتی نیز برای امور نگهداری و یا بردن و آوردن خدمه در مومباسا یا بندری در خلیج [فارس] بود. آرمیلا کشتی های در مالکیت یا تحت پرچم بریتانیا یا سرزمین های تابعه آن را از تنگه هرمز تا نقطه ای در چهل مایلی شمال دویبی همراهی (نه اسکورت) می کرد؛ در محدوده ای که به عنوان

«منطقه خطر کرم ابریشم» توصیف شده است. کشتی در ماموریت آرمیلا به کشتی های تجاری واجد شرایط اعلام می کند که برای همراهی آنها در زمان معین آمادگی دارد و بعد کشتی ها در یک خط هر یک به فاصله نیم مایل از یکدیگر از تنگه هرمز عبور می کنند (Transport Committee 1988/1408).

بیان چنین رویکردی را می توان تلاش انگلیس برای تحقق دو هدف دانست: هدف اول انگلیس را می توان کاهش قدرت منطقه ای ایران و افول اندیشه تغییر وضع موجود تلقی کرد. انگلیسیها بر این اعتقاد بودند که اگر قابلیت و قدرت ساختاری ایران کاهش یابد، در آن شرایط اندیشه های معطوف به تغییر وضع موجود و صدور انقلاب را تعدیل خواهد کرد. هدف دوم انگلیس حفظ وضع موجود در حوزه منطقه ای و بین المللی بوده است.

۵. مقابله با بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه

اصول گرایی اسلامی نه تنها نیروی سیاسی رادیکال تلقی می شود؛ بلکه انگلیسی ها چنین پدیده ای را به عنوان نیروی بر هم زننده وضع موجود تلقی کرده، در برخی از مواقع مقابله با چنین نیروهایی را در راستای حفظ وضع موجود و ثبات ساختاری می دانند. نقش آفرینی انگلیس در حمایت از عراق و محدودسازی ایران نتایج غیرقابل پیش بینی برای آنان داشته است. در این رابطه گری (Gray) چنین می گوید:

«این جنگ همان طور که نشان دادیم، همچنین موجب تهدیدات مستقیم و خطرناک برای منافع غرب و بویژه بریتانیا است:

- ۱ - تداوم جنگ، کل منطقه را در معرض تهدید بی ثباتی قرار داده، خطر تشدید آن و نیز مداخله بیشتر ابرقدرت ها و متحدان آنها را فراهم ساخته است؛
- ۲ - بنیادگرایی اسلامی اگرچه در همسایگان نزدیک ایران به دقت زیر نظر قرار دارد، ولی تهدیدی برای ثبات داخلی و امنیت در بسیاری از کشورها به شمار می رود؛
- ۳ - آشوب و از هم گسیختگی در منطقه خلیج (فارس) که بزرگ ترین و بیشترین بخش ذخایر نفتی قابل بهره برداری جهان را در خود جای داده، منافع تمام کشورهای صنعتی یا در حال صنعتی شدن را که نفت مصرفی خود را از بازار بین المللی نفت تامین می کنند، درازمدت به خطر می افکند؛
- ۴ - بریتانیا دارای سرمایه گذاری های ویژه و قابل ملاحظه و نیز منافع تجاری گسترده در منطقه خلیج (فارس) است که گسترش جنگ و یا دگرگونی های سیاسی داخلی ناشی از تحریکات می تواند تمامی آنها را به خطر اندازد» (Gray 1988).

انگلیسی‌ها سیاست صدور انقلاب بوسیله ایران را نماد حمایت از تروریسم دانستند. این نگاه با رویکرد ایران متفاوت است. موضع ایران نسبت به تروریسم از دو جنبه تشکیل می‌شود که تا پیش از یازدهم سپتامبر برای آن اهمیت داشتند و تاکنون نیز اهمیت دارند. جنبه نخست جداسازی میان تروریسم، یا کاربرد نامشروع زور به وسیله کشورها یا سازمان‌های شورشگر از یک سو؛ و کاربرد مشروع زور علیه اشغالگری و سرکوب (آنچنان که، از دیدگاه ایران، در روند عملیات حزب ا... در لبنان و سازمانهای مسلح در فلسطین انجام می‌گیرد (هالیدی ۲۰۰۲).

مواضع مقامات رسمی ایران بر این امر تاکید دارد که جهان غرب رویکرد عادلانه، متوازن و غیرتبعیض آمیز در برخورد با موضوع تروریسم نداشته است. بنابراین، آنان هرگونه الگوی رفتاری خود را در راستای محدودسازی ایران و حمایت از گروه‌های ضدایرانی تعریف کرده‌اند. چنین روندی را می‌توان در تفکر سیاسی و استراتژیک متفاوت ایران و انگلیس در ارتباط با تروریسم مورد توجه قرار داد. در تبیین چنین روندی می‌توان تاکید داشت:

«ایران خودآزمون دیرپایی با تروریسم سازمان مجاهدین خلق دارد که از سال ۱۹۸۶ در بغداد متمرکز شده است و از تایید غیرقابل توجیه غرب برخوردار است. ایران پس از یازدهم سپتامبر گامی دیگر در این راه پیش نهاد، چه حمله بر نیویورک و واشنگتن را محکوم کرد و کمک‌های خود را به کشورهای همپیمان عرضه داشت. برای نمونه، مرزهای ایران را به روی نیروهای القاعده بست و به نیروهای هم پیمان اجازه داد از بندرهای ایران برای انتقال کمک‌های انسانی به افغانستان بهره برند. و از همه مهم تر به نیروهای ائتلاف شمال که از آنها پشتیبانی می‌کند، رهنمود داد با امریکا در حمله نظامی اش به افغانستان همکاری کنند. همچنین به ادامه جنگ امریکا در افغانستان در طول ماه رمضان اعتراض نکرد. دیپلمات‌های ایرانی و از آن میان سفیر تهران در کابل نیز در نشست بن برای تشکیل حکومت موقت افغانستان شرکت کردند» (همان).

نتیجه

از آنجا که انقلاب ایران ماهیت چالشگر در برابر قدرتهای بزرگ داشته است از این رو می‌توان پیامدهای انقلاب را در ارتباط با نظام سیاسی بین المللی و کارگزاران اصلی آن براساس جلوه‌هایی از مقاومت و رویارویی مورد ملاحظه قرار داد. به عبارت دیگر، هر حوزه رفتار سیاست خارجی ایران انعکاس ادراک عمومی شهروندان نسبت به الگوهای سازمان یافته و ساختاری شده سیاست بین الملل است. هر گاه نشانه‌هایی از فضای سیاسی در برابر جامعه ایرانی ظهور یابد، طبیعی است که از چنین فضایی برای مقابله با نهادهای بین‌المللی و همچنین ساختار مسلط نظام بین الملل بهره خواهد گرفت. این روند در دوران پهلوی دوم ماهیت

اجتماعی داشته است. همان گونه که مهرزاد بروجردی در کتاب خود با عنوان روشنفکران ایرانی و غرب بیان داشته است تعارض با نمادهای سیاسی و اجتماعی انگلیس در ادراک جامعه ایران ماهیت نهادی داشته و زمینه ای لازم برای مقاومت پراکنده و نقد اجتماعی سیاست را در قالب سازه های ادراکی جامعه ایران در برخورد با ساختار سیاسی انگلیس منعکس کرده است. بنابراین، می توان جلوه هایی از تعارض با انگلیس را در ساختار اجتماعی ایران مورد ملاحظه قرار داد. این روند تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافته است.

شکل دوم از کنش رفتاری جامعه ایران در برابر انگلیس مربوط به سال های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. در این دوران، جلوه هایی مشهود از جدال گرای سیاسی و ساختاری مشاهده می شود. به عبارت دیگر، جدال فرهنگی - اجتماعی ایران با انگلیس از سال ۱۹۷۹ دچار تحول کیفی شد. نشانه های اجتماعی تبدیل به جهت گیریهای ساختاری شد. به عبارت دیگر، می توان در سال های بعد از پیروزی انقلاب ایران مؤلفه هایی را مورد ملاحظه قرار داد که امکان همکاری با انگلیس و جهان غرب را به گونه قابل توجه کاهش داده، در ازای آن زمینه برای تصاعد اختلافات و تضادهای نهفته به وجود می آید.

نشانه های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران تضادهای ایران - انگلیس را به گونه گسترده تر شدت بخشید. انقلاب ایران توانست واکنشی مشهود و فراگیر در برابر مجموعه های غربی به ویژه آمریکا و انگلیس به وجود آورد. بخشی از آن ماهیت فرهنگی - اجتماعی داشته و بخش دوم آن دارای نشانه ای ساختاری - ایدئولوژیک بوده است. این روند در دوران بعد از تسخیر سفارت آمریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام افزایش بیشتر یافت. بنابراین، گفتمان انتقادی در برابر سیاست های انگلیس - آمریکا تبدیل به گفتمان مقابله جویانه با آمریکا و انگلیس شد. در این ارتباط، شاهد شکل گیری اسلام سیاسی هستیم. اسلام سیاسی در صدد نقد ایدئولوژیک و رفتاری جهان غرب، به ویژه انگلیس برآمد. به همین دلیل است که تحلیل گران غربی برای نقد و تبیین اسلام سیاسی از واژه «اسلام ستیزه جو (militant Islam)» بهره گرفتند و به این ترتیب نشانه های تضاد و تعارض را در ادبیات انتقادی و همچنین مقاومت سیاسی منطقه ای و بین المللی می توان ملاحظه کرد. در چنین فرآیندی گروه های مختلف دارای رویکرد تعارضی در برابر فضای سیاسی بین المللی می باشند.

واقعتهای موجود نشان می دهد که تغییر در الگوی رفتاری ایران - انگلیس در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ناشی از شاخص ها و مولفه های ژئوپلیتیک نبوده است. این گونه مولفه ها نقشی خنثی در روابط ایران - انگلیس داشته است. روابط ایران و انگلیس در فضای تاریخی و سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با نشانه هایی از تغییر همراه بوده است، در حالی که هیچ گونه تغییر ژئوپلیتیک در سال های ۱۹۷۹ به بعد ایجاد نشده است. فروپاشی

ساختارهای اتحاد شوروی نیز در چنین فرآیندی عامل تغییر ژئوپلیتیک محسوب می‌شود؛ اما این نه تنها مغایرتی با منافع انگلیس نداشت بلکه موقعیت آن کشور را به گونه موثرتر تثبیت کرده است.

نشانه‌های تضاد ساختاری در روابط ایران - انگلیس از یک سو ماهیت سیاسی - اجتماعی داشته، از سوی دیگر به حوزه های ایدئولوژیک - سیاسی منتقل شده، در نهایت دارای پیامدهای مقابله جویانه ساختاری نیز بوده است. به همان گونه ای که ایران درصدد نقد قالب های ادراکی و الگوهای رفتاری انگلیس بوده، می توان نشانه هایی را مورد ملاحظه قرار داد که زمینه های تعارض متقابل انگلیس و جهان غرب با ایران را منعکس می سازد. بخشی از چنین تضادهایی می‌تواند ماهیت ساختاری داشته باشد. بخش دیگر آن ماهیت فرآیندی (procedure) داشته است. به طور کلی، شواهد نشان می دهد که انقلاب ایران تضادهای نهفته در ادراک جامعه نسبت به ساختار سیاسی غرب محور را گسترش داده و به این ترتیب زمینه تصاعد اختلافات و چالش‌ها را به وجود آورده است. این امر را می توان انعکاس فشارها و محدودیت‌های بین المللی انگلیس در رابطه با ایران نیز دانست.

چنین محدودیت‌هایی را می توان در ارتباط با چندین موضوع رفتاری مورد ملاحظه قرار داد. موضوع اول مربوط به فضای حمایتی انگلیس برای محدودسازی ایران در روند جنگ ایران - عراق بوده است. در این دوران، گروه های مختلف بین‌المللی تلاش کردند زمینه های لازم برای مقابله با سیاست نظامی ایران در جنگ با عراق را به وجود آورند. در چنین فرآیندی انگلیس به موازات سایر کشورهای عضو شورای امنیت محدودیت‌های بسیار برای ایران ایجاد کردند. نتیجه چنین امری را می توان در قطعنامه‌های شورای امنیت به ویژه قطعنامه ۵۹۸ ملاحظه کرد. انگلیسی‌ها تلاش داشتند تا موقعیت، اعتبار و جایگاه بین المللی ایران برای مقابله با تهاجم نظامی عراق را محدود کنند.

در مرحله دوم، شاهد الگوی دوگانه جهان غرب و انگلیس در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران بوده ایم. در این مرحله می‌توان سیاست‌های محدود سازی ایران را مورد ملاحظه قرار داد. الگوی رفتاری انگلیس جلوه هایی از اغوا و مقابله با ایران را منعکس می سازد. به عبارت دیگر می‌توان فرآیندی را مشاهده کرد که انگلیسی‌ها از سیاست تبعیض آمیز در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران بهره گرفتند. چنین سیاست‌هایی ماهیت محدودکننده برای جمهوری اسلامی ایران داشته است. در حالی که الگوهای رفتاری کاملاً متفاوت در برخورد با اسرائیل، هند و پاکستان در فعالیت هسته ای به کار گرفته شده است. حتی باید تأکید داشت که روش برخورد انگلیس در مسأله هسته ای ایران و کره شمالی نیز با یکدیگر متفاوت بوده است. در ارتباط با کره شمالی انگلیسی‌ها موافقت کردند این کشور در مذاکرات

شش جانبه مشارکت داشته باشد. در حالی که آنان هیچ گاه تمایل به مذاکره مستقیم با ایران نشان ندادند. درخواست ایران برای مشارکت در مذاکرات هسته ای گروه (۱+۵) تاکنون بی نتیجه بوده است. صرفاً در یک مرحله زمانی مذاکرات ژنو با شرکت نیکلاس برنز، معاون وزیر خارجه انگلیس و در چارچوب گروه (۱+۵) و با حضور دبیر شورای امنیت ملی جمهوری اسلامی انجام پذیرفت. در سایر موارد انگلیسی‌ها الگویی تبعیض آمیز در برخورد با ایران در مقایسه با کره شمالی به کار گرفتند.

نشانه‌هایی دیگر از سیاست‌های تبعیض آمیز در برخورد با ایران مشاهده می‌شود. از جمله این موارد می‌توان به موضوع حقوق بشر اشاره داشت. انگلیسی‌ها در بسیاری از موارد سیاست حقوق بشر ایران را مورد انتقاد قرار داده‌اند. در کمیته سوم مجمع عمومی که موضوع حقوق بشر پی‌گیری می‌شود؛ انگلیسی‌ها به محکوم کردن سیاست‌های مربوط به حقوق بشر ایران مبادرت کردند؛ در حالی که هیچ‌گونه اعتراض، انتقاد، محدودیت و یا قطعنامه‌ای را در ارتباط با کشورهای همانند مصر، عربستان، اردن و امارات عربی متحده صادر نکرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که هرگونه الگوی رفتار بین‌المللی در ارتباط با ایران ماهیت محدودکننده داشته، انگلیسی‌ها نیز تلاش کردند تا جهت‌گیری مقابله‌جویانه خود با ایران را به حوزه سیاست بین‌الملل تعمیم دهند. علت اصلی شکل‌گیری چنین فرآیندی را می‌توان ادراک بدبینانه انگلیس نسبت به اسلام انقلابی دانست. انگلیسی‌ها همواره تلاش داشته‌اند تا قابلیت‌های ایران انقلابی، ایدئولوژیک و رادیکال را کنترل کرده از سوی دیگر زمینه‌های لازم برای افزایش محدودیت در برابر ایران را به وجود آورند. در مقابل اگر چه در بسیاری از موارد الگوی رفتاری ایران ماهیت انتقادی داشته؛ اما با الگوها و نشانه‌های رفتار ساختارشکن فاصله داشته است. به طور مثال سیاست ایران در برابر عراق را می‌توان تلاش برای کنترل امنیت ملی خود دانست؛ در حالی که انگلیس چنین الگویی را نشانه‌ای از تضاد استراتژیک با جهان غرب و جلوه‌هایی از ساختارشکنی در نظام بین‌الملل می‌داند. ادراک متفاوت انگلیس از الگوهای رفتاری ایران را می‌توان نماد و نشانه‌ای از تصاعد تعارض در فضای بین‌المللی دانست. اگرچه ساختار نظام بین‌الملل در برخورد با جمهوری اسلامی ایران واکنش نشان داد؛ اما باید بر این امر تأکید داشت که ایران تلاش کرد تا قواعد و مقررات مربوط به ساختار نظام بین‌الملل را رعایت کند. به طور مثال، جمهوری اسلامی ایران در فرآیند فعالیت‌های هسته‌ای خود هرگونه اقدام و تلاشی را در راستای پادمان هسته‌ای به انجام رسانده است. به عبارت دیگر، ایران نه تنها در روند شفاف‌سازی فعالیتهای هسته‌ای حرکت کرده است؛ بلکه پروتکل الحاقی (۲+۹۳) و همچنین پادمان هسته‌ای را نیز مورد پذیرش قرار داده است. طبعاً فشارهای سیاسی و امنیتی انگلیس در برخورد با ایران را می‌توان جلوه‌ای از ادراک سیاسی نادرست

(misperception) نسبت به ایران و اسلام سیاسی ناشی از انقلاب ایران دانست. این همان عنصری است که انگلیس را وادار کرد تا همسو با آمریکا به مقابله با سیاست های ایران بپردازد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. ابوالنصر، فضیل (۱۳۷۸) *رویارویی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی*. ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۲. اسپوزیتو، جان. ال. (۱۳۸۶) «انقلاب ایران، چشم‌اندازی ده‌ساله». در *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن* صص ۵۴-۳۳.
۳. بروجردی، مهرداد (۱۳۷۷) *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
۴. تیمرمن، کنت آر. (۱۳۷۳) *سوداگری مرگ: ناگفته‌های جنگ ایران و عراق*. ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۵. سعیدآبادی، محمدرضا (۱۳۷۸) «روابط ایران و انگلستان در طول جنگ هشت‌ساله». ترجمه پ. کریمی‌نیا، *فصلنامه امنیت ملی*، سال اول، شماره ۲، زمستان.
۶. سنایی، اردشیر (۱۳۸۴) «نگرشی بر روابط ایران و انگلیس (۱۳۸۳-۱۳۵۷)» در *روابط ایران و انگلیس*، جلد ۱، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
۷. شکرانی، محمد (۱۳۷۲) *عملکرد یازده‌ساله دولت محافظه‌کار مارگارت تاچر*. تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۸. کلارک، آلن، (۱۳۶۶)، *روزنامه‌اطلاعات مورخ ۴ مهر*.
۹. کیانی، داود (۱۳۸۶) *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. متقی، ابراهیم. (۱۳۸۷) *رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. امانوئل والرشتاین، (۱۳۷۷)، *سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)*، ترجمه پیروز ایزدی تهران: نشر نی.
۱۲. هالیدی، فرد، ۲۰۰۲، «ایران و وضع نوپدید در غرب آسیا؛ فرصت‌ها و خطرهای موجود پس از سرنگونی طالبان» *الحیات*، چاپ لندن، ۲۵ فوریه.
۱۳. هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۴)، *نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش*، ترجمه مجتبی امیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه.
۱۴. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷) *ماهیت متحول سیاست خارجی*، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب. خارجی:

1. brezinsk (1983) **power and principle**, pp. 484-533.
2. Fuller, Graham E. and Iano Lesser (1995) **a scene of siege: the Geopolitics of Islam and the west**. West view press.
3. Gray, C. (1988) "The British Position in Regard to the Golf conflict", *International and Comparative Law Quarterly*, Vol 37.
4. Haliday, Fred (1994) "An Elusive Normalisation: Western Europe and the Iranian Revolution." *Middle East Journal*, Vol 48, No.2, spring.
5. **House of Common debates**. Vol.112.Cols. 924-992, 18 March 1987.

6. Minutes of Evidence, **Transport Committee**, Session 1987-1988, Tuesday, February 1988, Hc-ii.Q.1408.
7. Slade, Shelley (1981) "**The Image of the Arab in America: Analysis of a poll on America Attitudes.**" Middle East Journal 35, no 2, spring.
8. Vance Cyros (1983) **Hard Choices: Critical Years in American Foreign Policy.** New York: Simon & Schuster.
9. Willis, David K.(1981) "**West Europe survey post Hostage, Reagan Era.**" In Christian Science Monitor 21 January.